

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

داکتر ثنا نیکپی
۲۳ سپتمبر ۲۰۱۵

سخنرانی ثنا نیکپی- تورنتو، کانادا
نزد هم سپتمبر ۲۰۱۵

... سخنان شفاهی

نکاتی در باره مقام فرهنگی و دیدگاه سیاسی خورشید عطانی در آئینه اشعارش

۳



نکته نهم:

تصور خورشید عطانی از پبنتنه

پبنتنه یمه وفا می عنعنه ده

د خورشید په شان سوزیرم څه شکوه کرم

همانطوری که نادیه انجمن می گوید:

من نه آن بید ضعیفم که ز هر باد بلرزم

دخت افغانم و برجاست که دایم به فغانم (تشریح شفاهی در باره تابو های شناخته شده): (دخت افغانم و برجاست که دایم

به فغانم) و

(د خورشید په شان سوزیرم څه شکوه کرم)

یا

دا ز ما مینه کلیواله پبنتنه مینه ده

دیره خوره دیره سوچه مینه ده

یا

دا زما مینه پښتنه او غرنی مینه ده

دا زما خپله لیونی مینه ده

نکته دهم:

کلمات سچه دری در اشعار پښتوی خورشید

طوری که در بالا گفته شد، شعر پښتوی خورشید گاهی به شیوه شعری حمید مومند که کلمات فارسی را به پیمانۀ وسیع در اشعارش استفاده کرده، مشابه می شود. حمید مومند در اشعارش هیچ نوع حس بیگانگی با الفاظ و کلمات دری نداشت. مثلاً او در یکی از اشعارش می گوید:

د نرگس تر گلله زه یم خو چندان شوخ چي په غتو سترگو گورم گلرخان شوخ

شوخي سترگي نرگس کوز گوری له شرمه چه د باغ په لوری واریو چشمان شوخ

به همین گونه خورشید عطائی هم در اشعارش از فارسی بیدریغ استفاده کرده است که این کار به اشعار خورشید ویژگی های خودش را داده است. مثلاً خورشید می نویسد:

زره آتشکده شوه سری سکروتی سور انگار و

یا

در شعر (د زره ارمان) از دفتر شعری "د نکریزو پانه" قافیه های آن با ردیف پښتوی (راشی) آمده است.

مثلاً: رشک جهان راشی، پایان راشی، ساز و سامان راشی، دوران راشی، خندان راشی، امن و امان راشی، و غیره.

نکته یازدهم:

حکایت در اشعار پښتوی عطائی

خورشید عطائی مانند شعرای کلاسیک دری چون جامی فردوسی و سعدی در اکثر اشعار پښتوی خود حکایت هائی را گنجانیده که به عکس شیوه شاعران دیگر، در اکثر حکایت ها قهرمان و قربانی و راوی حکایت خود شاعر است.

۱. زندگینامه خورشید در شعر (خواره یادونه)

چند مثال از چند دوره زندگی اش:

کودکی:

چي می دادا کول لوونه ما گیدی ترله او په غرمه کښي به ادی بودې راوړله

که می بابا خپره گرخوله ما به له نازه پری سپرلي کوله

نوجوانی:

د کوچنیوالی دورې تیری سولي د کروندې چارې می هیری سولي

مازیگری خپلو ملگرو سره در جور پیکي او سرو منگلو سره

جوانی:

مونږ به په لپو خپل منگی ډکول زلمو به خوند سره شپیلی ژغول

در دوری از وطن:

داسی خواره، ښکلی یادونه می پراته دې هلته خدای گو چي هر څه د کاته دی هلته

۲. در شعر (خه خوره هغه فضا وه) از دفتر شعری خیالی تصویر، همه دوره های زندگی اش را بیان کرده و بعضی از جزئیات حساس زندگی اش را به طور روشن بیان کرده است. که متأسفانه این شعر حکایت گونه، پایان غم انگیز داشته و خورشید پایان این شعر را پایان زندگی اش نشان داده است و شعر با این جمله ختم شده است:
(سلگوسره فنا شوم...)

پایان